

آسی در امور دادرسی؟ غزنی در ازلیها - هبزی و رواندا

چگونه می‌توان به خشونت پایان داد؟ به ویژه خشونت جمعی که تمامی یک کشور را ویران کرده است؟ اولین واکنش در مقابل چنین خشونت‌هایی، انجام محاکمه بوده است، یعنی همان کاری که آمریکایی‌ها و متفقین در نورنبرگ کردند. شاید محاکمه با ظاهر جذاب خود، راه‌حلی ساده - و حتی ساده‌انگارانه - برای پاسخ به پدیده‌های پیچیده‌ای مانند سنگدلی‌های جمعی باشد. نمی‌توانیم بگوییم که چون محاکمه، ارزش و اعتبار خود را در رسیدگی به جنایت‌های مربوط به حقوق عمومی به اثبات رسانده است. پس می‌تواند با جنایت‌های فراگیر مانند جنایت علیه بشریت نیز مقابله کند. این خطر وجود دارد که محاکمه نه از نظر کیفی و نه از نظر کمی نتواند برای تمامی اعمال ارتکاب شده پاسخ مناسبی بیابد. هوتوهای که در سال ۱۹۹۴ زندانی شده بودند، فکر می‌کردند که تعدادشان آنقدر زیاد است که این مسئله فقط با عفو عمومی می‌تواند خاتمه یابد. به همین ترتیب، چه بسا عدالت کیفری بین‌المللی نیز با تحمیل دیدگاه خود درباره قانون و محاکمه به عنوان دیدگاهی جهانشمول، با این سرزنش روبرو شود که در صدد استیلای فرهنگی است. لذا بجاست که شیوه‌های به کار رفته برای اجرای عدالت، به ویژه در آفریقای جنوبی و رواندا، مورد بررسی قرار گیرد و در این راه نباید در منطق تنگ آیین دادرسی کیفری گرفتار آییم.

مهمترین جایگزین برای محاکمه عبارت است از تشکیل کمیسیون حقیقت. در سراسر جهان تا کنون چندین کمیسیون حقیقت تشکیل شده^۱ که ساختارهای شبه‌سیاسی (مانند کمیسیون ساباتو در آرژانتین) یا نیمه قضایی (مانند آفریقای جنوبی) داشته‌اند یا در قالب کمیسیون‌هایی از تاریخ‌دانان (مانند سوئیس) بوده‌اند. کار این تشکلهای فقط می‌تواند اثبات حقایق و بر آورد تعداد قربانیان باشد و شکل آنها نیز می‌تواند عمومی یا محرمانه باشد و این کمیسیون‌ها می‌توانند در پیگیری حوادث صاحب نقش باشند (با ایجاد پل بین افشاگری‌ها و اتهامات احتمالی) یا، برعکس، می‌توانند حتی در جایگاه قوه قضاییه قرار بگیرند یا به طور موازی با آن عمل کنند (و هر نوع پیگیری گفتگوهای شاهدان احتمالی را متوقف سازند). در هر صورت همه این کمیسیون‌ها در تلاش‌اند تا از چارچوب صرف منطق جزایی فراتر روند و به ویژه الگوی کیفری را کنار بگذارند.

وعده‌های کمیسیون «حقیقت و آشتی» در آفریقای جنوبی

جالب‌ترین، و بی‌شک مردمی‌ترین، کمیسیون همانی است که برای آفریقای جنوبی تشکیل شد. این کمیسیون به این دلیل که از قدرت اعطای عفو در مقابل اعترافات روشن و مشروح برخوردار بود، از دیگر کمیسیون‌ها (به ویژه در آمریکای جنوبی) متمایز است. به عنوان مثال کمیسیون حقیقت و آشتی در آفریقای جنوبی‌اند این امکان را داشت که پس از تسلیم گزارش، با توجه به محتوای آن، موضوع را در چارچوب نظام قضایی آفریقای جنوبی مورد پیگیری قرار دهد یا، اگر درمی‌یافت که جنایت مورد نظر با اهداف سیاسی انجام گرفته است، می‌توانست مرتکبین جنایت را مورد عفو قرار دهد. شاید این تنها مورد است که در آن عدالت سازنده به کامل‌ترین شکل خود را عیان کرده است، یعنی عدالت فقط به عنوان عدالت و نه به عنوان یکی از مشتقات عدالت. این کمیسیون گزارشی تهیه کرد که در آن برخی فعالیت‌های مشخص مورد بررسی قرار گرفته‌اند البته نه در همه گزارش‌ها همچنین کمیسیون مزبور تصمیم گرفت کارهای خود را که به شیوه عمومی و نه دیوانسالارانه، انجام دهد. کمیسیون مذکور مجبور بود میان منطق خشک کیفری از یک سو، و مذاکره سیاسی محض از سوی دیگر، راه میانه‌ای پیدا کند.

عده‌ای تشکیل این کمیسیون را شکل قضایی کامل‌تری نسبت به محاکمه می‌دانند، اما عده‌ای دیگر رویکردی انتقادی‌تر دارند و کمیسیون را بنا به دلایلی مورد سرزنش قرار داده‌اند. دلایلی از قبیل تأثیرپذیری (از بس که اشک ریخته‌اند، این نهاد را «کمیسیون دستمال کاغذی» نامیده‌اند)؛ گرایش شدید مذهبی؛ ناتوانی آن در احضار مسئولین اصلی نظام آپارتهاید؛ ناتوانی‌اش در رد کردن تقاضاهای عفو؛ عدم توانایی‌اش در رفع خسارات مالی وارده بر خانواده‌های قربانیان؛ و سرانجام کوتاه

آمدن کمیسیون در مقابل قدرت و عدم محکومیت حتی یک نفر به مجازات زندان. آنان از خود می‌پرسند که آیا اکتفا به انواع پیش‌یا افتاده محاکمات و نوعی عدالت بی‌مقدار عین چوب حراج زدن به دادگستری اصیل نیست. کمیسیون حقیقت و آشتی، موجودیت خود را مدیون نوعی خودداری مشترک احزاب بود، به عبارت دیگر، احزاب حاضر در صحنه یعنی حزب ملی و کنگره ملی آفریقا مایل نبودند شاهد محاکمه و محکومیت اعضای خود باشند. زیرا این احزاب اعمال اعضای خود را، بنا بر دلایل مشابه، اعمالی موحه ارزیابی می‌کردند. این تصمیم با شرایط خاص حاکم بر آفریقای جنوبی منطبق بود. چرا که در آنجا، نظام آبارت‌هاید بر اساس یک توافق سیاسی و نه در اثر یک پیروزی نظامی، به خاتمه راه خود رسیده بود.

کمیسیون باید تلاش می‌کرد به عنوان ضابط دادگستری نیروی فاتح مورد انتقاد قرار نگیرد. به همین دلیل مهم‌ترین دغدغه کمیسیون آن بود که سیاهان و سفیدها، یعنی اعضای حزب ملی و کنگره ملی آفریقا، را در درون خود گرد هم آورد (این سیاست در قبال حزب اینکاتای زولو شکست خورد، چرا که حزب مذکور از مشارکت در کمیسیون خودداری کرد). کمیسیون حقیقت در شیلی نیز تلاش می‌کرد که در ترکیب خود، طرفداران سابق پینوشه را در کنار قربانیان قرار دهد.



لذا این انتقاد بر کمیسیون آفریقای جنوبی وارد آمد که به اندازه کافی جنبه قضایی ندارد و همچنین آن قدر که باید و شاید، سیاسی نیست. تابو میکی، رئیس‌جمهور فعلی آفریقای جنوبی، که در آن زمان بازوی راست نلسون ماندلا محسوب می‌شد، کمیسیون را مورد انتقاد قرار داد که میان عدم مشروعیت آپارتهاید و آرمان عادلانه کسانی که با شجاعت علیه آن مبارزه می‌کردند، تفاوت چندانی قابل نشده است. به همین منوال، در آرژانتین، قربانیان سرکوب به این دلیل که قربانی تخطی از حقوق بشر محسوب شده بودند، ابراز ناخرسندی می‌کردند: این قربانیان خود را پیش از هر چیز قربانی سرکوب سیاسی می‌دانستند. بدین ترتیب معلوم می‌شود که ترکیب کردن منطق قضایی و منطق سیاسی تا چه اندازه دشوار است. به گفته الکساندر آدلر «آیا ممکن است که روندی اصلاً سیاسی را «غیرسیاسی» جلوه داد؟»^۴ آبهامی که کمیسیون حقیقت و آشتی به آن دامن می‌زد، تعادل شکننده در آفریقا را بر هم می‌زد زیرا از یک سو موجب سلب این افتخار از سفیدپوستان می‌شد که «خود داوطلبانه و بدون آن که مغلوب واقع شوند، از برتری تحمل‌ناپذیر خود به نام یک آرمان مسیحی دست کشیده‌اند»^۴ و از سوی دیگر، مبارزان کنگره ملی آفریقا را نیز از این افتخار محروم می‌کرد که «با جدیت و بی‌وقفه در راه حفظ شأن و احترام خود و برابری نژادها جنگیده‌اند»^۵

حقیقت آن است که کمیسیون «حقیقت و آشتی» آفریقای جنوبی علیرغم تمامی نقایص انکارناپذیرش سرآغاز نوع جدیدی از عدالت بوده است که از مرزهای دادرسی جزایی پا فراتر می‌نهد. این کمیسیون در واقع امکان تحقق نوعی قضاوت مبتنی بر اقرار را فراهم آورد، بدون این که بر قربانی کردن استوار باشد. قضاوتی که هم شخصی بود و هم جمعی، هم حقوقی بود و هم تاریخی، و هم رو به گذشته داشت و هم رو به آینده.

گاساسای رواندایی

در روندا ابتدا راه تمام‌عیار کیفری راه مناسبی تشخیص داده شد. تنها پاسخی که جامعه بین‌الملل توانست در مقابل نسل‌کشی ارایه کند، تهیه یک نسخه مشابه از دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی ذیصلاح برای روندا بود. این دادگاه در نوامبر ۱۹۹۴ تشکیل شد و طی آن هیچ تلاشی برای سازگار کردن آن با ویژگی‌های کشور رواندا صورت نگرفت.^۶ هیچ مطالعه‌ای از پیش درباره تفاوت‌های موجود در یوگسلاوی و رواندا و ویژگی‌های نسل‌کشی در رواندا و دلایل ریشه‌ای آن انجام نگرفت. جامعه جهانی با اجرای قوانین غربی به این مسئله واکنش نشان می‌داد. دولت کیگالی در وهله نخست با زندانی کردن افراد مظنون از همین فلسفه پیروی کرد. اما راه‌حل تمام‌عیار کیفری بلافاصله نارسایی و محدودیت‌های خود را به

نمایش گذاشت. هشت سال بعد، دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا فقط توانسته بود تعداد اندکی از افراد را محاکمه کند و حدود ۱۳۵ هزار نفر دیگر در زندان‌های رواندا به سر می‌بردند، در حالی که دستگاه قضایی فقط می‌توانست چند هزار نفر را در سال محاکمه کند.^۷ با این آهنگ، چیزی بیش از یک قرن برای محاکمه تمامی متهمان لازم بود. گفتنی است که نگهداری این خیل عظیم از زندانیان در وضعیت فاجعه بار، نه تنها به روند آشتی کمکی نمی‌کرد، بلکه مانع از آن می‌شد که آنان از رنجی که خود بر دیگران روا داشته بودند نیک آگاه شوند و سخنان واقعی قربانیان خود را بشنوند. همین امر این احساس را در آنان تشدید می‌کرد که تحت ستم قرار گرفته‌اند و لذا میل به انتقام را در جان‌شان برمی‌انگیخت.

به هر حال نمی‌توان از تحلیل ویژگی‌های نسل‌کشی در رواندا اجتناب کرد. این نسل‌کشی همانند آنچه در هولوکاست (کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم) روی داد، به صورت بورکراتیزه و صنعتی شده نبود، بلکه حاصل خشونت مستقیمی بود که از سوی هزاران عامل جنایت، انجام می‌گرفت، آن هم اغلب با سلاح سرد. شاید موثرتر آن بود که عامل جنایات نسل‌کشی را به مکان‌هایی می‌بردند که محل وقوع حوادث بودند. در این صورت، روند کار بر خلاف آن چیزی می‌شد که در روند قضایی مشاهده شد و حالت تمرکزگرایانه آن به حالت گریز از مرکز تبدیل می‌شد؛ در این صورت، تمامی عوامل جنایت را برای دادرسی در یک سالن کنفرانس گرد هم نمی‌آوردند بلکه آنها را به مکان‌های جنایت می‌برند. این راهی بود برای شکستن راحتی وجدانی که زندانیان محبوس در زندان کیگالی، با توجه به رفتاری که توتسی‌ها با آنها در زندان داشتند به آن رسیده بودند. این احتمال وجود دارد که اگر آنان در مقابل خانواده‌های قربانیان خود حضور می‌یافتند، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دهند. این تنها راه برای قطع کردن ارتباطی بود که میان عاملان جنایات و نفی جنایت به وجود آمده بود. یکی از وکلای این زندانیان به نام مارک درامبل معتقد است: «اگر تلاش می‌شد این صدها هزار نفر را به صورت اجتماعی ادغام کرد، این ادغام‌ها، صدها هزار فرصت برای مکالمه و مباحثه سیاسی و بحث درباره حوادث را میسر می‌کرد. می‌شد صدها هزار روایت از وقایع محلی نقل کرد. لذا ماجرا الزاما تحریر یک داستان بزرگ ملی نیست (خطر چنین کاری معلوم است) بلکه گردآوری هزاران روایت پراکنده است. نقل این حوادث از سوی کسی که آنها را حکایت می‌کند، می‌تواند به درک باطنی اعمالی که انجام داده منتهی شود و عامل جنایت سرانجام به رفتار بد خود اقرار کند.»^۸

بدین ترتیب، دولت تصمیم گرفت شیوه دادرسی قدیمی را که گاساسا نام دارد، احیا کند (معنی دقیق این کلمه زمین چمنی است که دادرسی‌ها در آن برگزار می‌شد) تا به دادرسی درباره جرایم سبک مرتبط با نسل‌کشی بپردازد.

نظام گاساسا فاصله بیشتری با نظام دادرسی سنتی دارد. زیرا بر اساس واکنش‌های فردی یا شکایت قربانیان انجام نمی‌گیرد، بلکه مبنای آن بررسی وضعیت‌های مختلف قبل از وقوع نسل‌کشی است. اولین کار شامل دسته‌بندی جمعیت قبل از آوریل ۱۹۹۴ و سپس سرشماری افراد ناپدید یا کشته شده است، تنها بعد از این مرحله است که جستجوی مجرمین آغاز می‌شود.^۱ این شیوه از حالت عمومی آغاز و به حالت فردی و خاص منتهی می‌شود، یعنی برعکس آنچه در یک محاکمه انجام می‌گیرد (از حالت خاص به حالت عمومی). لذا کار باید به مرجعی که شکل محکمه‌ای و حتی قضایی دارد سپرده شود: این یک کار جمعی است، کاری قضایی که به تمام مردم محول می‌شود. لذا به خوبی می‌توان درک کرد که در زندان‌های رواندا نیز گاساسا وجود دارد.

این گاساساها را باید به چشم مراجعی دید که در آنها، جمع مسائل خود را بازگو می‌کند. فقط نام این مراجع جنبه سنتی دارد، با این حال تأثیر سنت را نباید به هیچ‌گرفت. مرجع جدید بر اساس مرجع قدیمی تاسیس می‌شود و سنت، ابزاری برای تضمین عملکرد مرجع جدید است. آنچه بیش از هر چیز، ویژگی سنتی دارد، مباحثات طولانی و همه‌جانبه است و ژ. بادیئا نشان داده که این مباحثات عمیقاً سیاسی هستند. در واقع، گاساساها مراجعی برای بررسی همه‌جانبه مسایل می‌باشند.

اولین جملات کتاب راهنمایی که برای اعضای آینده دادگاه نوشته شده از این‌قرار است: «روشن کردن حقیقت آنچه در جریان نسل‌کشی اتفاق افتاده و کشتارهای مرتبط با آن ... مشخص کردن قربانیان و خسارات وارده به آنان ... تعیین افرادی که در این اعمال شرکت داشته‌اند و محاکمه افراد متهم ... گاساسا باید این وظایف قضایی را به انجام برساند. مهمترین اصل قضایی گاساسا این است که همه چیز با مردم و به وسیله مردم عمل کند. هیچ تصمیمی اتخاذ نمی‌شود مگر آن که پیش از هر چیز جلسه‌ای با حضور مردم برگزار شود. مردم هستند که ترکیب هیات‌های قضایی گاساسا را تشکیل می‌دهند. مردم هستند که اطلاعات مربوط به حوادث و مسئولیت متهمان را ارائه می‌کنند. بله، مردم هستند که اینانگامو یا گوها [قضات سنتی] را انتخاب می‌کنند و قضات تصمیم‌های لازم را می‌گیرند...»^۱

هیچ رویه قضایی نمی‌توانست بیش از این شیوه با دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا در تقابل باشد، چرا که این دادگاه از مردم فاصله می‌گیرد، حقوق را پیچیده می‌کند و حقوق واقعی عوامل اصلی ماجرا را به آنها برنمی‌گرداند. این مجمع‌های عرفی و سنتی می‌توانند رأی به مجازات

بدهند، اما باید به شیوه‌های سنتی کاهش تنش اکتفا کنند، شیوه‌هایی مانند گفتگوهای طولانی و همه‌جانبه.

۲۵۴۱۵۲ تن قاضی که همگی داوطلبانه آماده کار شده بودند، طبق توافق اکتبر ۲۰۰۱، در ۹۱۸۹ واحد در سراسر کشور برگزیده شدند. ۴۳ هزار نفر در سازماندهی این عملیات شرکت کردند که از حمایت گسترده انجمن‌های قربانیان برخوردار بودند. هر واحد مجهز به نوزده «رئیس سفید» بود که بر اساس صداقت و درستکاری خود از میان ده خانواده همجوار انتخاب شده بودند. در میان برگزیده‌شدگان، تمامی گروه‌ها، شامل زنان و مردان، طبقات متوسط و توده عادی مردم و افراد کم‌سواد و تحصیل کرده حضور داشتند.

در ژوئن ۲۰۰۲، هفتاد و سه واحد اصلی کار خود را آغاز کردند. در اولین گردهمایی علنی، امکان تهیه فهرست قربانیان، فهرست نجات یافتگان «غیرنظامی» و فهرست متهمان فراهم آمد. روند محاکمات طوری است که هر ماه یک جلسه با حضور حداقل ۱۰۰ نفر بزرگسال برگزار می‌شود. برای رسیدگی به حدود ۱۰۰ هزار پرونده‌ای که در گروه ۲ طبقه‌بندی شده‌اند (گروه ۱ در دادگاه کیفری کلاسیک مورد رسیدگی قرار می‌گیرد)، سه تا پنج سال فعالیت پیش‌بینی شده است. زندانیانی که از قربانیان خود طلب عفو دارند قبل از بقیه در مقابل دادگاه گاساسا حاضر خواهند شد. در حال حاضر برای بیش از ۲۱ هزار نفر کیفرخواست صادر شده است. محکومان خواهند توانست نیمی از مجازات خود را به کارهای عام‌المنفعه تبدیل کنند، یعنی ۳ روز در هفته به این نوع کارها مشغول شوند.



خطرات حقیقت

این شکل‌های جدید قضاوت با توجه به این که حیثیت قربانیان را به تنبیه مجرمان ترجیح می‌دهد، از دیگر شکل‌های قضاوت متمایز شود، و منظور از قربانیان، تمامی آنان، نه تنها در هر دو اردوگاه را در برمی‌گیرد، بلکه «قربانیان اردوگاه قربانیان» را نیز شامل می‌شود. غم‌انگیزترین وقایع، در آفریقای جنوبی، مربوط به جوانان سفیدپوستی بود که در پی انفجار بمب در یک سالن رقص کشته شده بودند، در حالی که این جوانان به طور خاص از آپارتهای حمایت نمی‌کردند و حتی تعدادی از آنان به آفریقای جنوبی رفته بودند تا علیه تبعیض نژادی مبارزه کنند، یا داستان سیاه‌پوستانی که تحت شکنجه لب به سخن گشوده بودند و از سوی سرویس مخفی آفریقای جنوبی آزاد شده بودند، یعنی آن که نشان دادند در حدی نیستند که کلمه قهرمان برازنده آنان باشد.

بدین ترتیب، نارسایی گاساساها آشکار می‌شود، زیرا این نهادها می‌خواهند به تنبیه جنایت‌هایی اکتفا کنند که اقوام توتسی قربانی آن بوده‌اند و نمی‌خواهند اقرار کنند که طرف قربانی، که در حال حاضر قدرت را در کنگالی به دست دارد، نیز اقدام به کشتارهایی کرده است. شاید تعداد قربانیان این کشتارها به اندازه قربانیان نسل‌کشی نباشد، اما حداقل باید مورد قضاوت قرار بگیرند. عدالت، قابل تقسیم نیست.

از نظر اُتو کریشه‌ایمر، معیار ما برای تشخیص این که یک محاکمه جنبه سیاسی ندارد آن است که در تصمیم دادگاه نکاتی پیش‌بینی‌ناپذیر وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر همه چیز از قبل مورد پیشداوری قرار بگیرد، محاکمه مورد نظر، محاکمه‌ای سیاسی خواهد بود. این اصل، عدالت را روندی می‌داند که آغاز آن را می‌دانیم اما از پایان آن اطلاعی نداریم، یعنی عدالتی دموکراتیک به مثابه یک ریسک. همین ریسک در آفریقای جنوبی نیز مانند رواندا رخ‌نمایی می‌کند. گاساساها این خطر را دربردارند که مانند جعبه پاندورا^{۱۱} عمل کنند؛ یعنی دیگر نتوانند روند آغاز شده را مهار کنند و حتی طوری شود که اتهامات دامن افرادی را بگیرد که کسی انتظار آن را ندارد و در نهایت تعداد محکومیت‌ها سر به آسمان بزند.

خطر دیگر آن است که آزادی بیان موجب کشف این امر شود که واقعیت بسیار تاریک‌تر از آن چیزی بوده است که تاکنون تصور می‌شد. آیا ممکن است که روزی آشکار شود که این جنایات دهشتناک نه تنها با ناراحتی و حس تسلیم و حتی حس انتقام‌جویی انجام نگرفته، بلکه شوق و اشتیاق خاصی برای انجام آنها وجود داشته است؟ برخی از متهمان افتخار می‌کنند که کار خود را خوب انجام داده‌اند، بدین معنی که خوب کشته‌اند. گاساساها این خطر را در بردارند که عقده دل‌عاملان

نسل‌کشی را بگشایند و آشکار گردد که این اعمال نه از روی ناچاری بلکه به دلیل اشتیاق به جنایت به وقوع پیوسته‌اند.

پاداش اعتراف

هم کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی و هم گاساساها تصمیم نوآورانه دیگری نیز اتخاذ کردند و آن این که عاملان جنایت در برابر اعتراف به خشونت‌های خود، از عفو برخوردار شوند. این دو نهاد بدین ترتیب امیدوارند که نه تنها اطلاعاتی را به دست آورند که از طرق دیگر قابل دسترسی نیست. بلکه این اطلاعات را از زبان کسانی بشنوند که در این حوادث دخالت داشته‌اند. زیرا، تا آنجا که به دوره‌های پرتلاطم مربوط می‌شود، حقیقت به یک مسئله جمعی و تاریخی تبدیل می‌شود. همه، از جمله نسل‌های آینده، علاقمند به دانستن آنچه روی داده است هستند و اعتراف، بهترین راه پیشگیری از انکارگرایی است. دورنمای مجازات می‌تواند به تحریف شواهد بیانجامد. برای مثال، در حالی که قوه قضاییه آفریقایی جنوبی، میلیون‌ها راند (واحد پول آفریقا) را صرف اثبات مجرمیت ژنرال ماگنوس مالان کرد. اما دادگاه به دلیل نبود مدرک نتوانست رأی به محکومیت وی بدهد. اما، پس از آن، فرد متهم در مقابل کمیسیون حقیقت و آشتی حضور یافت و آنچه را که می‌دانست و قبلاً نگفته بود، در این کمیسیون بر زبان آورد. شاید درباره «راه‌حل نهایی» آلمان هیتلری نیز از این طریق بیشتر می‌توانستیم اطلاعات به دست آوریم تا از طریق دادگاه نورنبرگ.



نقطه قوت کمیسیون حقیقت و آشتی در این بود که به حقیقت بها داده بود. کارل یاسپرس نیز قبلاً آرزو کرده بود که یک نهاد قضایی فقط به هدف اثبات حقایق تشکیل شود،^{۱۲} و کمیسیون‌های حقیقت در آفریقای جنوبی و یا کمیسیون برزیه^{۱۳} که اخیراً در سوئیس تشکیل شده، چنین کاری را انجام می‌دهند. اما در محاکمه‌ای که هیچ منافعی در آن نهفته نباشد، کسی سرمایه‌گذاری نمی‌کند. بلوغ کمیسیون آفریقای جنوبی در این است که مسیر منافع نهفته در محاکمه را معکوس کرده است: دیگر این نه مجازات، بلکه، برعکس عفو است که انگیزه اصلی مباحثات را تشکیل می‌دهد. دیگر این فقط قربانیان نیستند که شکایت کرده و دادخواهی می‌کنند، بلکه مجرمان نیز مقدمات شکایت را فراهم می‌آورند تا به رفتار گذشته خود اقرار کنند و بدین ترتیب مورد عفو و بخشودگی قربانیان خود قرار بگیرند.

تجربه گاساساها در رواندا نشان می‌دهد که اعتراف‌ها می‌توانند بسیار سطحی بوده و لذا رضایت‌بخش نباشند. گاهی اوقات ممکن است افراد اقدام به اعترافِ خشن کنند: برخی اعترافات به شیوه‌ای مغرورانه و حتی تهاجمی ادا می‌شود. شاید پیشگامان این طرح، اعتراف و توجه را یکی پنداشته‌اند در حالی که این دو از هم متفاوت می‌باشند. هر چند دورنمای عفو، فرد را به اعتراف کردن تشویق می‌کند، اما گفته‌های عاملان جنایات به طور کامل قابل اطمینان نیست. این گفته‌ها مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و تلاشی برای اثبات آنها انجام نمی‌شود. کسی که درخواست عفو دارد شاید به خواسته خود برسد، اما درباره افراد ثالثی که نام آنها در اعترافات برده می‌شود و از هیچ امکانی برای دفاع از خود برخوردار نیستند، چه باید کرد؟ برای جلوگیری از این مسایل ناگوار بهتر است کارهای کمیسیون با کارهای دادگستری در جهتی هماهنگ شود که هر نوع اتهام نادرست منجر به احضار فرد اتهام زنده به دادگاه شود. این انتقاد بر کمیسیون حقیقت و آشتی وارد شده که علاوه بر توسل گسترده به عفو از راه‌حل‌های واسطه استفاده چندانی نکرده است، راه‌حلهایی مانند منع کردن پلیس‌هایی که در جوخه‌های مرگ شرکت داشتند از به عهده گرفتن برخی وظایف (یا پلیس‌هایی که دستورهای غیرقانونی داده بودند)، و جبران خسارات مالی وارده به قربانیان (که کمیسیون این کار را به دلیل نداشتن منابع کافی نتوانست انجام دهد). حال که قدرت سیاسی می‌تواند مجرمان را از مجازات برهاند، معلوم نیست که چرا آنها را از دیون خود در قبال قربانیان معاف می‌سازد، یعنی دیون مربوط به حقوقی که به شخص قربانی تعلق دارد و از حقوق طبیعی مدنی یا اداری نشأت می‌گیرد.

ستم خاص علیه عدالت عام

در هر یک از این تجربیات، شاهد نوعی نزدیکی میان مذهب و عدالت هستیم. هر یک از جلسات با یک دقیقه سکوت به یاد قربانیان و تأمل درباره آشتی ملی آغاز می‌شود. گاهی اوقات، متن یک نیایش خوانده می‌شود یا سرود ملی اجرا می‌گردد. شاید برخی‌ها این مصالحه (دخالت دادن مذهب) را محکوم کنند، اما چنین انتقادی به معنی قد برافراشتن در مقابل پدیده‌ای است که ابعاد بی‌سابقه‌ای دارد. قایل شدن جدایی میان حقوق لایبیک و حقوق مذهبی آیا یکی از ویژگی‌های غربی نیست؟

این رویه‌های قضایی علاوه بر کشف حقایق راه‌گشا و شناسایی قربانیان، هدف مشترکی نیز دارند و آن فراهم آوردن امکان زندگی در کنار یکدیگر از طریق رواج فرهنگ دموکراتیک است. تنها شرطی که عفو را مشروع می‌سازد، استقرار نظم سیاسی صحیح است، یعنی نظامی که در رژیم آپارتاید یا رواندای قبل از ۱۹۹۴ جای آن خالی بود. در این شیوه دادرسی، حس سرخوردگی هر کس که می‌خواهد شاهد محکومیت مجرم باشد، از طریق حصول اطمینان جبران می‌شود، اطمینان فرد قربانی و نسل‌های آینده که در صلح و در چارچوب نهادهای قانونی و شناخته شده زندگی خواهند کرد. همان گونه که دیدیم، در گاساسا تعداد زیادی از افراد در مقام قاضی، شاهد و یا ناظر حضور دارند. به راحتی می‌توان تصور کرد که جلسات تا چه اندازه در فضای غم‌انگیزی برگزار خواهد شد. اما در اینجا احساسات در خدمت دموکراسی قرار می‌گیرد، دموکراسی برای استقرار خود باید در بوته آزمایش قرار بگیرد. این رویه‌های جدید قضایی نشان می‌دهد که رویکردهای انتزاعی و غیرعینی سیاسی تا چه حد دارای محدودیت می‌باشند، به طوری که سیاست را تا حد یک پیمان و حتی یک گزینه خردگرایانه تنزل می‌دهند. اما برای مردمان قربانی شده، که اکثر آنها هیچ گاه دموکراسی را ندیده‌اند، سخن گفتن از حقوق و عدالت کافی نیست، و بلکه باید آنان را به طور عینی در معرض تجربه دموکراسی قرار داد.

یکی از ویژگی‌های بارز کمیسیون این است که کار خود را فقط به مسئولیت‌های فردی، آن گونه که در محاکمات اتفاق می‌افتد، محدود نکرده است، بلکه همراهی تمامی بخش‌های جامعه مانند مطبوعات، قضات، و کلا، بنگاه‌ها و حتی اساتید و نخبگان علمی دانشمندان را مورد تحلیل قرار داد. این امر به کمیسیون امکان داد تا با دقت تمام به ریشه‌ها و عوامل این سیاست جنایت‌بار پی ببرد. عدالتی که کمیسیون در پی آن بود، از عدالت سطحی فراتر بود زیرا به کشف عوامل فروپاشی جامعه می‌پرداخت. عدالت در واقع باید به تحلیل نظام بیردازد و برای درک این مسئله که تمامی بخش‌های حیات مدنی با تکیه بر اصول اخلاقی و استقلال خود چگونه آماده اقدامات جنایت‌بار

شدند. عدالت نباید فعالیت خود را به بررسی اقدامات فردی محدود کند. فقط با علت‌یابی صحیح درباره آنچه اتفاق افتاده، می‌توان مناسب‌ترین شیوه‌ها را برای جلوگیری از بازگشت دور باطل انتقام‌جویی اتخاذ کرد. ژانت آین کامی، دختر ۱۷ ساله‌ای که از نسل‌کشی رواندا جان سالم به در برده، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«حالا، من می‌دانم که یک انسان می‌تواند به طور ناگهانی دچار خشونت کور شود. من پایان نسل‌کشی‌ها را باور ندارم. من گفته کسانی را که می‌گویند وخیم‌ترین شکل سنگدلی برای آخرین بار اتفاق افتاد، باور ندارم. وقتی یک نسل‌کشی اتفاق می‌افتد، پس تا زمانی که ریشه‌ها و عوامل وجود دارند و هیچ کسی این شیوه‌ها را نمی‌شناسد، نسل‌کشی دیگری هم می‌تواند در هر زمان و در هر مکان چه در رواندا و چه در جای دیگر به وقوع بپیوندد.»

شرم، جایگزین مجازات؟

البته این گونه نبود که در کمیسیون حقیقت و آشتی، هر نوع مجازاتی نادیده گرفته شود، بلکه باید گفت که مجازات محور تلاش‌ها نبود. شاید مجازات‌ها بیشتر به شکل «شرمی» بود که تعداد بسیاری از افرادی که به طور علنی لب به اعتراف می‌گشوند، دچار آن می‌شدند. این افراد خود را در معرض تحقیر عمومی می‌دیدند. شارل ماید میان عدالتی که فقط محکومیت‌ها را اعلام می‌کند و عدالتی که قادر به ایجاد شرمساری یا حس توبه است تفاوت قابل شده است.^۴ این شرمساری که کانت آن را «مجازات طبیعی» می‌نامید، نیازی به قانونگذار ندارد؛ واضح واقعی آن، عموم مردم هستند و ماده آن را ملاحظات اجتماعی تشکیل می‌دهد. شرمساری وابسته به یک نظام نهادمند نیست که میزان مجرمیت را درجه‌بندی کند، افراد را از هم جدا سازد و تنهایی فرد را توجیه کند (برخلاف نظام کیفری مدرن)، بلکه اساس آن، این اضطراب و ناراحتی فرد خاطی است که نکند شاهد از دست رفتن توجه و احترام هموعانش به خود شود. «برای جرم‌های سنگین، قانون مقرر داشته که درخواست عفو به صورت علنی مورد بررسی قرار گیرد، آن هم به شرطی که این شیوه منجر به اشتباه قضایی نشود، مثلاً، شهود با خطر آزار و اذیت به دلیل افشای حقایق روبرو نباشند.» تقریباً تمامی درخواست‌های عفو به طور علنی و در مقابل دوربین‌های تلویزیون مورد بررسی قرار گرفته‌اند، و درخواست کنندگان اولین مجازات خود را در قالب محکومیت و تحقیر عمومی تحمل کرده‌اند. بسیاری از اعضای نیروهای امنیتی که درخواست عفو کرده بودند، تا پیش از این، افراد قابل احترامی در میان اطرافیان خود به حساب می‌آمدند. اغلب، این اولین بار بود که همسایگان، دوستان و خانواده آنها می‌شنیدند که آنها مثلاً عضو جوخه‌های مرگ بوده‌اند یا زندانیان تحت حفاظت خود

را به طور سیستماتیک شکنجه کرده‌اند. شنیدن این تجربیات در برخی موارد آنچنان دردآور بود که برخی زوجها از یکدیگر جدا شدند. این بهایی بود که برخی درخواست کنندگان عفو باید می‌پرداختند و لذا نمی‌توان گفت که همه آنها بدون پرداخت هزینه از این مرحله عبور کرده‌اند.^{۱۵}

نتیجه‌گیری

یکی از نارسایی‌های مادرزادی قوه قضاییه این است که تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که جنایات، تجاوزها و خشونت را آشکار کند. آیا چنین چیزی برای وفای در جامعه کافی است؟ آیا نباید قادر به آشکار کردن قهرمانی نیز بود؟ یک سازمان غیردولتی معتقد است: بهتر بود یادآوری شود که «هر چند مردم هوتو به طور گسترده از نسل‌کشی طرفداری کرده‌اند، اما تمامی هوتوها مشارکین فعال یا ناظران خنثی در این وقایع نبوده‌اند. به عبارت دیگر، شاید بهتر بود دولت نمونه‌های مثبتی از زنان و مردان را به مردم معرفی می‌کرد که در قبال کسانی که احترام به خویش را به کل فراموش کردند، به گونه دیگری عمل کردند، یا بازماندگانی که زندگی‌شان از هم پاشیده و همچنان به هوتوها بی‌اعتماد هستند.»^{۱۶} هوتوهایی بودند که می‌توانستند در نسل‌کشی شرکت کنند اما چنین کاری نکردند. همان طور که کاتولیک‌های لهستانی‌ای بودند که به یهودیان در دوران شوآ پناه دادند. هدف از این گونه سخن گفتن، آموختن مردم و تشویق به خوبی است. و نیز از بین بردن منطق قومی که هر قوم را یک بلوک می‌داند: هوتوها، توتسی‌ها، آلمانی‌ها و غیره. عدالت باید دقیقاً این استدلال را از میان ببرد و نشان دهد که در هر زمان و در هر مکان، افراد عدالتخواهی وجود داشته‌اند. و لذا دلایلی برای امیدواری وجود داشته و نباید ناامید شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مفتی ۹۳

یادداشت‌ها:

۱. کارل پاسپرس به استدلال مشابهی از سوی آلمانی‌ها اشاره می‌کند. در سال ۱۹۴۶، آنان قصد داشتند با شریک جرم فرار دادن همه مردم، به دفاع از خود بپردازند.

۲. در این زمینه رک. به:

Priscilla Haynes: "Fifteen Truth Commissions - 1974 to 1994, a Comparative Study", *Human Rights Quarterly*, 16, 1994.

3. Alexander Adler, "Affaire Pinochet: Mefions-nous de l'angelisme juridique", *Courrier International*, ns 418, 5-11 November 1998

۴. آیا این یک تضاد نیست که در یک جمله هم بگوییم هیچ چیزی سفیدها را مجبور به صرف نظر از آپهارتاید نمی‌کرد و در عین حال تاکید کنیم که این وضعیت «غیرقابل تحمل بود».

5. Ibid.,

۶. در روز ۱۸ نوامبر ۱۹۹۴، شورای امنیت سازمان ملل، به موجب فصل هفتم منشور سازمان ملل، دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا را طی قطعنامه ۱۹۹۵ (۱۹۹۴) تأسیس کرد.

۷. به گفته اتحادیه دفاع از حقوق بشر و ارتقای آن در رواندا، ۶۴۵۴ متهم در فاصله دسامبر ۱۹۹۶ تا پایان سال ۲۰۰۱ توسط قوه قضاییه رواندا مورد محاکمه قرار گرفتند که ۶۶۰ تن از آنان به مجازات اعدام و ۱۷۹۵ تن از آنان به حبس ابد یا کار اجباری محکوم و ۲۵۶۶ نفر تیرته شدند.

8. Mark A. Drumbl, "Punishment, Postgenocide: From Guilt to Shame to Civis in Rwanda", *New York University Law Review*, Nov. 2002, 75, p. 1232

۹. هر گاساسا باید فهرست‌های زیر را تنظیم کند: ۱- فهرست افرادی که قبل از نسل‌کشی در هر واحد زندگی می‌کردند (آمار جمعیت قبل از ۶ آوریل ۱۹۹۴)؛ ۲- فهرست افرادی که در اثر نسل‌کشی جان خود را از دست داده‌اند و نیز خساراتی که قربانیان متحمل شده‌اند؛ و سرانجام فهرست متهمان.

۱۰. به لطف درخواست آقای کریستوفر گارژه (Christopher Garget) توانستیم به این سند دسترسی بیابیم.

۱۱. اشاره به اسطوره پاندورا، زئوس جعبه‌ای به پاندورا هدیه کرد که تمامی بدی‌ها در آن محبوس بود و آن را به اولین مرد زمین، اپیمته Epimethee، فرستاد؛ زمانی که پاندورا این جعبه شوم را گشود، تمامی بدی‌ها از آن خارج و در زمین پراکنده شد.

۱۲. «من ایده‌ای دیوانه‌وار و اندکی ساده‌لوحانه دارم؛ بسیار خارق‌العاده خواهد بود که از شیوه دادرسی صرف‌نظر کنیم و به جای آن از شیوه تحقیق و کشف استفاده نماییم. هدف از این کار، عینی کردن حوادث تاریخی خواهد بود. نتیجه نهایی، اعلام رای از سوی قضات نخواهد بود، بلکه کسب اطمینان درباره حوادث، تا اندازه‌ای که بتوان به این اطمینان دست یافت

...» (نامه کارل یاسرس به هانا آرنهت در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۰، Correspondence (Ibid., p.558)

این کمیسیون را مجلس سوئیس در سال ۱۹۶۶ برای بررسی نقش این کشور در جنگ جهانی دوم تشکیل شد. کمیسیون مذکور که مرکب از نه نفر تبعه کشورهای مختلف بود، گزارش ۲۵ جلدی را در روز ۲۲ مارس ۲۰۰۲ منتشر کرد.

13. Jean Hatzfeld, *Dans le nu de la vie, Recits des marais rwandais*, Paris, Senil – Points, 2000, p.33

14. Charles Maier, "Doing History, Doing Justice", *Truth vs. Justice ... op.cit.* p.268

15. Desmond Tutu, *op. cit.*, p.55

16. *Penal Reform International*, Recherche sur les gacaca, III, avril, juin 2002